* بسم الله الرحمن الرحيم *

سرشناسه: آل‌احمد، جلال، ۱۳۰۲ - ۱۳۴۸ .
Al Ahmad, Jalal, 1923-1969.
عنوان و نام پدیدآور: غرب‌زدگی/ جلال آل‌احمد.
مشخصات نشر: تهران : امیرکبیر، ۱۴۰۳.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۲۴۵۴-۶
موضوع: غرب‌زدگی، Westernization
یادداشت: چاپ دوم، ۱۴۰۴
رده‌بندی کنگره: ۲ت /DSR۶۵
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۰۴۴
شماره کتابشناسی ملی: ۹۸۶۰۹۱۴

غرب‌زدگی





غرب‌زدگی

جلال آل‌احمد

چاپ: دوم، ۱۴۰۴ | ۵۰۰ نسخه

مدیریت هنری: آژانس خلاقیت خانهٔ ایده | چاپ و صحافی: فیض

دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، تقاطع خیابان سعدی، پلاک ۲

شمارهٔ تماس: ۳۳۹۰۰۷۵۱-۲ | کدپستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸

همهٔ حقوق مادی و معنوی این کتاب برای مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر محفوظ است.

amirkabirpub.ir

فهرست

به‌عنوان مقدمه: شانزده تُن ۷

پیش‌درآمد ۹

طرح یک بیماری ۱۳

نخستین ریشه‌های بیماری ۲۵

سرچشمهٔ اصلی سیل ۳۹

نخستین گندیدگی‌ها ۵۳

جُنگ تضادها ۶۵

راه شکستن طلسم ۸۳

خری در پوست شیر، یا شیر علم؟ ۱۰۱

اجتماعی به‌هم‌ریخته ۱۱۳

فرهنگ و دانشگاه‌ها چه می‌کنند؟ ۱۲۵

کمی هم از ماشین‌زدگی ۱۳۹

اقتَرَبَتُ‌السّاعَه ۱۵۷

به‌عنوان مقدمه

۱

شانزده تُن

من صبح روزی به دنیا آمدم که خورشید نور نداشت
بیلم را برداشتم و به معدن رفتم و شانزده تُن زغال نمرهٔ ۹ بار زدم.
رئیس ریزه‌ام گفت: «ها ماشالاه! خوشم آمد.»

تو شانزده تُن بار می‌زنی و به جایش آنچه داری
اینکه یک روز پیرتری و تا خِرخِره در قرض فرو رفته‌تر
آهای پطرس مقدّس! دور روح ما خیط بکش
که ما روح‌مان را به انبار کمپانی سپرده‌ایم.

وقتی می‌بینید دارم می‌آیم بهتر است کنار بروید
خیلی‌ها این کار را نکردند و مردند.
من یک مشتم آهن است، آن یکیش فولاد
اگر مشت راست، بهتان نگیرد، مشت چپم می‌گیرد،
بعضی‌ها معتقدند، که آدم از خاک خلق شده
امّا مرد فقیر دیوانه‌ای هم هست
که از عضله و خون درست شده،
از عضله و خون و پوست و استخوان،
و از مغزی ضعیف و پشتی قوی.

تو شانزده تُن بار می‌زنی و آنچه به‌جایش داری
اینکه یک روز پیرتری و تا خِرخِره در قرض فرو رفته‌تر
آهای پطرس مقدّس! ما را به مرگ مخوان
ما نمی‌توانیم بیاییم.
ما روح‌مان را به انبار کمپانی سپرده‌ایم.

شعر از: «Merle Travis»
آواز از: «ارنی فورد Ernie Ford»
به نقل از صفحهٔ ۳۳ دور - ساخت «کاپیتول ریکوردز» آمریکا. (با تشکر از«بتی توکّلی» که گفتار صفحه را برایم بیرون‌نویس کرد.)

۲

پیش‌درآمد

طرح نخستین آنچه در این دفتر خواهید دید، گزارشی بود که به «شورای هدف فرهنگ ایران» داده شد. در دو مجلس از جلسات متعدد آن شورا. چهارشنبه ۸ آذر ۱۳۴۰ و چهارشنبه ۲۷ دی ۱۳۴۰. مجموعهٔ گزارش‌های اعضای آن شورا در بهمن ۱۳۴۰ از طرف وزارت فرهنگ منتشر شد. امّا جای این گزارش البتّه در آن صفحات نبود که نه لیاقتش را داشت و نه امکانش را. هنوز موقع آن نرسیده است که یکی از دوایر وزارت فرهنگ بتواند چنین گزارشی را رسماً منتشر کند. گرچه موقع آن رسیده بود که اعضای محترم آن شورا تحمّل شنیدنش را بیاورند.

ناچار این گزارش منتشر نشده ماند و نسخه‌های ماشین‌شدهٔ آن، به‌دست این دوست و آن بزرگوار رسید که خواندند و زیر و روهاش کردند و به پیراستنش یادآوری‌ها نمودند. از جملهٔ این سروران، یکی دکتر محمود هومن بود که سخت تشویقم کرد به دیدن اثری از آثار «ارنست یونگر» آلمانی. به‌نام «عبور از خط» که مبحثی است در نیهیلیسم. چراکه به قول او، ما هر دو، در حدودی یک مطلب را دیده بودیم امّا به دو چشم. و یک مطلب را

گفته بودیم امّا به دو زبان. و من که زبان آلمانی نمی‌دانستم، دست به دامان خود او شدم و سه ماه تمام، هفته‌ای دست‌کم دو روز و روزی دست‌کم سه ساعت، از محضرش فیض‌ها بردم و تلمّذها کردم و چنین شد که «عبور از خط» به تقریر او و تحریر من ترجمه شد.

در همین گیرودار بود که «کتاب ماه» کیهان راه افتاد. اوایل ۱۳۴۱. حاوی فصل اوّل «عبور از خط» و ثلث اوّل «غرب‌زدگی». وهمین ثلث اوّل، «کتاب ماه» را به توقیف افکند و عاقبت کارش به آنجا کشید که هستهٔ «غرب‌زدگی» را بیندازد و «کیهان ماه» بشود. که خود یک شماره بیشتر دوام نکرد.

اما متن «غرب‌زدگی» را من در مهر ۱۳۴۱ در هزار نسخه منتشر کردم. به استقلال. و اینک همان متن با افزایش‌ها و کاهش‌هایی و با تجدیدنظری در احکام و قضاوت‌ها.

همین‌جا بیاورم که من این تعبیر «غرب‌زدگی» را از افادات شفاهی سرور دیگرم حضرت احمد فردید گرفته‌ام که یکی از شرکت‌کنندگان در آن «شورای هدف فرهنگ» بود. و اگر در آن مجالس داد و ستدی هم شد، یکی میان من و او بود –که خود به همین عنوان حرف و سخن‌های دیگری دارد و بسیار هم شنیدنی– و من امیدوارم بودم که جسارت این قلم او را سر حرف بیاورد.

و اکنون این متن چاپ دوم چیزی شده است، اندکی مفصّل‌تر از اوّلی، که یک بار در اواخر ۱۳۴۲ نوشتمش، برای چاپ دومی در نُسَخ فراوان و به‌قطع جیبی. که زیر چاپ توقیف شد و ناشرش –بنگاه جاوید– ورشکست، که روی من سیاه. امّا مگر از پای می‌شود نشست؟ این بود که بار دیگر در فروردین ۱۳۴۳ آن را از نو نوشتم و فرستادم فرنگ به قصد اینکه به دست جوانان دانشجوی مقیم آن دیار چاپ و منتشر بشود. که نشد. و مالِ بد بیخِ ریش صاحبش، برگشت که می‌بینید. با همهٔ آرایش و پیرایشی که دیده. و

می‌بخشید که حوصلهٔ از نو نوشتنش نیست که اگر چنین می‌کردم، اکنون کار دیگری پیش‌روی‌تان بود. و امّا در این مدّت چندبار در تهران و یک بار در کالیفرنیا چاپ عکسی همان متن اوّل مخفیانه و بی‌صلاح‌دید مرحوم نویسنده منتشر شد و چه پول‌های گزافی که بندگان خدا به خرید آن هدر کردند. و سر سانسور سلامت باد که حقِّ نشر اثری را از صاحبش می‌گیرد و عملاً به دیگران می‌دهد که دلی دارند و بازاریابند و فقط از سفرهٔ گسترده بوی مشک می‌شنوند. به این ترتیب بود که بر سر این اباطیل بیشتر هو زدند تا حرفی. و بیشتر اسمی سر زبانی افتاد تا که حقّی بر کرسی بنشیند. و امّا تک و توک منقّدان که از نوشته‌هاشان پندها گرفته‌ام و نکته‌های درست نقدهاشان را رعایت کرده‌ام چنان دیر از خواب بیدار شدند که به بیداری این دفتر باورم شد. باورم شد که این صفحات مشوّش، برخلاف انتظار نویسنده‌اش، لیاقت این را داشته است که هنوز پس از شش هفت سال قابل بحث باشد. من خود گمان می‌کردم که تنها بحثی از مسئلهٔ روزی است و دست بالا یکی دو سال بعد مرده. امّا می‌بینید که درد همچنان در جوارح هست و بیماری دایرهٔ سرایت خود را روز به روز می‌افزاید. این است که با همهٔ حکم‌ها و قضاوت‌ها و برداشت‌های شتاب‌زده‌ای که دارد، باز به انتشارش رضا دادم. و می‌بخشید اگر پس از گذر از این همه صافی، هنوز هم قلم گستاخ است. و همچنان امیدوارم که حفظ کنیدش از دستبرد الخناسان روزگار که اعوان شیاطین‌اند.

۳

طرح یک بیماری

غرب‌زدگی می‌گوییم همچون وبازدگی. و اگر به مذاق خوشایند نیست، بگوییم همچون گرمازدگی یا سرمازدگی. امّا نه. دست‌کم چیزی است در حدود سن‌زدگی. دیده‌اید که گندم را چطور می‌پوساند؟ از درون. پوستهٔ سالم برجاست امّا فقط پوست است، عین همان پوستی که از پروانه‌ای بر درختی مانده.به هر صورت سخن از یک بیماری است. عارضه‌ای از بیرون آمده. و در محیطی آماده برای بیماری رشد کرده. مشخّصات این درد را بجوییم و علّت یا علّت‌هایش را. و اگر دست داد راه علاجش را.

این غرب‌زدگی دو سر دارد. یکی غرب. و دیگر ما که غرب‌زده‌ایم. ما یعنی گوشه‌ای از شرق. به جای این دو سر بگذاریم دو قطب. یا دو نهایت، چون سخن، دست‌کم، از دو انتهای یک مُدرّج است اگرنه از دو سر عالم. به جای غرب بگذاریم در حدودی تمام اروپا و روسیهٔ شوروی و تمام آمریکای شمالی یا بگذاریم ممالک مترقّی، یا ممالک رشد کرده، یا ممالک صنعتی، یا همهٔ ممالکی که قادرند به کمک ماشین، موادّ خام را به‌صورت پیچیده‌تری درآورند، و همچون کالایی به بازار عرضه کنند. و این موّاد خام فقط سنگ

آهن نیست یا نفت یا روده یا پنبه و کتیرا. اساطیر هم هست، اصول عقاید هم هست، موسیقی هم هست، عوالم عُلوی هم هست.

و به جای ما که جزوی از قطب دیگریم، بگذاریم آسیا و آفریقا، یا بگذاریم ممالک عقب‌مانده، یا ممالک در حال رشد، یا ممالک غیرصنعتی، یا مجموعهٔ ممالکی که مصرف‌کنندهٔ آن مصنوعات غرب ساخته‌اند. مصنوعاتی که موادّ خام‌شان –همان‌ها که برشمردم– از همین سوی عالم رفته. یعنی از ممالک در حال رشد! نفت از سواحل خلیج، کنف و ادویه از هند، جاز از آفریقا، ابریشم و تریاک از چین، مردم‌شناسی از جزایر اقیانوسیه، جامعه‌شناسی از آفریقا. و این دو تای آخر از آمریکای جنوبی‌هم. از قبایل «آزتک» و «انکا» که یک‌سره قربانی ورود مسیحیّت شدند. به هر صورت هر چیزی از جایی. و ما در این میانه‌ایم. با این دستهٔ اخیر بیشتر نقاط اشتراک داریم تا حدود امتیاز و تفریق.

در حدّ این اوراق نیست که برای این دو قطب یا این دو نهایت تعریفی از نظر اقتصاد یا سیاست یا جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی یا تمدّن بدهد. کاری است دقیق و در حدّ اهل نظر. امّا خواهید دید که از زور پسی گاه‌به‌گاه از کلّیّاتی در همهٔ این زمینه‌ها مدد خواهم گرفت. تنها نکته‌ای که می‌توان همین‌جا آورد. اینکه به این طریق شرق و غرب در نظر من دیگر دو مفهوم جغرافیایی نیست. برای یک اروپایی یا آمریکایی غرب یعنی اروپا و آمریکا و شرق یعنی روسیهٔ شوروی و چین و ممالک شرقی اروپا. امّا برای من غرب و شرق نه معنای سیاسی دارد و نه معنای جغرافیایی. بلکه دو مفهوم اقتصادی است. غرب یعنی ممالک سیر و شرق یعنی ممالک گرسنه. برای من دولت آفریقای جنوبی هم تکّه‌ای از غرب است. گرچه در منتهی‌الیه جنوبی آفریقاست. و اغلب ممالک آمریکای لاتین جزو شرقند. گرچه آن طرف کرهٔ ارضند. به هر صورت درست است که مشخّصات دقیق یک